

Small Talk

گفتگوی کوتاه

1



موضوعات:

مکالمات روزمره در مورد مکالمات کوتاه، سلام و احوال پرسشی، خوش و بش، صحبت های کوتاه، و مکالمات کوتاه

○ سعی کنید، پس از مطالعه و یادگیری، هر یک از مکالمات این مجموعه را به صورت دو به دو تمرین کنید تا به تمامی مکالمات تسلط یابید.

Unit 1: Small Talk	درس ۱: گفتگوی کوتاه
<p>A: Hi. I don't think we've met, have we? B: No, I don't think so. My name's Mia. A: Nice to meet you, Mia. I'm Tim Clark.</p>	<p>- سلام. فکر نمیکنم تا حالا با هم ملاقات داشته باشیم. درسته؟ - نه، من هم اینطور فکر نمیکنم. اسم من میاست. - از ملاقات باهاش خوشبختم میا. من تیم کلارک هستم.</p>
<p>A: Hey, you're Mike Thompson, right? B: That's right. And you're Jenny. A: Yeah! Jenny Lindsay. B: Yeah, right. We met at Jake's wedding. A: It's great to see you again! B: Great to see you, too!</p>	<p>- سلام، شما مایک تامسون هستید، درسته؟ - درسته. و شما جنی هستید. - بله! جنی لیندزی - بله، درسته. ما توی عروسی جیک با هم آشنا شدیم. - عالییه که شما را دوباره می بینم. - منم از دیدن شما خوشحال شدم.</p>
<p>A: Haven't we met somewhere? B: No, I don't think so. A: Aren't you Kevin Grant? B: No, my name is Greg. Greg Brown. A: Oh, I'm sorry. I was positive we'd met before.</p>	<p>- ما همدیگه رو جایی ندیدیم؟ - نه اینطور فکر نمیکنم. - شما کوین گرنت نیستید؟ - نه، اسم من گرگ هست. گرگ برون - او، متأسفم. یقین داشتیم که شما را قبلا جایی دیده بودم.</p>
<p>A: Jeff! Hi. Remember me? B: Sue? Sue Thomas? A: That's right. We were in that computer class together. B: Yeah. Boy, was that class boring! A: Sure was. So how've you been? B: Pretty good, thanks.</p>	<p>- جف! سلام. منو یادت میاد؟ - سو؟ سو تامسون؟ - درسته. ما توی اون کلاسه کامپیوتر با هم بودیم. - آره، پسر، اون کلاس کسل کننده نبود؟! - قطعاً همینطور بود. خوب در چه حالی؟ - خیلی خوب. ممنون.</p>

<p>A: Oh, hi. You're Jonathan, aren't you? B: Yes, and you're Wendy. A: Yeah. We met at the conference in Hawaii last summer. B: Right. Nice to see you again. A: Nice to see you, too.</p>	<p>- اوه، سلام. شما جانانان هستید، اینطور نیست؟ - بله و شما وندی هستی. - بله. ما تابستون گذشته توی کنفرانس در هاوایی با هم آشنا شدیم. - درسته- از دیدن دوباره شما خوشبختم. - منم از دیدن شما خوشبختم.</p>
<p>A: Hi! Don't we work in the same building? B: Yes, I think we do. A: I'm Gary James. I'm in accounting. B: Hi. I'm Lynn Williams. I'm in marketing.</p>	<p>- سلام! ما توی یه ساختمون کار نمیکردیم؟ - بله، فکر می کنم همینطوره. - من گری جیمز هستم. توی (بخش) حسابداری ام. - سلام. من لین ویلیامز هستم. توی (بخش) بازاریابی ام.</p>
<p>A: Hey, Annie, that looks really nice on you. Is it new? B: Yeah, I got it on sale at George Brothers Department Store. I never miss their sales. They've got really good prices. A: Well, you made a good choice. That color looks great. B: Thanks. A: Oh! Look at the time. I didn't realize it was so late. I've got to run. Good seeing you!</p>	<p>- هی، آنی، اون خیلی بهت میاد. جدیده؟ - بله، توی حراج فروشگاه جورج برادرز خریدم. هیچ وقت حراج های اونها را از دست نمیدم. قیمت های واقعا خوبی دارند. - خب، انتخاب خوبی کردی. اون رنگ عالی به نظر عالی میاد. - ممنون. - اوه! ساعت را ببین. متوجه نشدم که اینقدر دیر شد. باید بدم. از دیدنت خوشحال شدم!</p>
<p>A: What are you taking this year? B: Mostly literature courses. A: Oh, really. Are they any good? B: Some of them are. Except for Professor Scott's class. I mean, the books are interesting, and the lectures are great, but his tests are so hard. A: Really? Are they essay or short answer tests?</p>	<p>- امسال چی داری بر می داری؟ - عمدتا دوره های ادبی (درس های خواندنی). - اوه، واقعا. هیچکدومشون خوب هستند؟ - بعضی هاشون (خوب) هستند. به جز کلاس پروفیسور اسکات. منظورم اینه که، کتاب های واقعا جذاب هستند، و سخنرانی ها عالی اند اما امتحاناتش خیلی سخت اند. - واقعا؟ اونها نوشتنی (مقاله ای) هستند یا تست های پاسخ کوتاه؟</p>
<p>A: What an awful month we are having. B: It's pretty bad, isn't it? So hot and humid. It's hard to sleep at night, too. I wish I had air conditioning. A: Me, too. B: Funny, it's not usually this hot in the fall. A: That's true. Well, I think I'm going to get some more chips. Enjoy the party!</p>	<p>- چه ماه افتضاحی را داریم طی میکنیم. - خیلی بده، اینطور نیست؟ خیلی گرم و مرطوب. شب ها هم به سختی میشه خوابید. کاش یه (تهویه هوا) کولر داشتم. - منم همینطور. - خنده داره، معمولا توی پاییز اینقدر گرم نیست. - درسته. خوب، به نظرم برم تا یه مقدار بیشتر چیپس بگیرم. از مهمونی لذت ببر!</p>

<p>A: So tell me, Kim. What's he like? B: Well, he's really fun to be with. He always says funny things and makes me laugh. A: He sounds really nice. B: He is. And he's always giving me little presents. But I guess the gifts will stop when he knows me better. A: Yeah, probably. So how long have you known him, anyway?</p>	<p>- خب بهم بگو کیم (kim). اون چه شکلیه؟ - خب، با اون بودن واقعا جالبه. همیشه چیزهای خنده دار تعریف میکنه و منو میخندونه. - به نظر واقعا خوب میاد. - همینطوره. و همیشه داره بهم هدیه های کوچیک میده. اما فکر میکنم وقتی منو بهتر بشناسه، هدیه ها متوقف میشن. - بله، احتمالا. بگذریم، چند وقته که اون رو می شناسی؟</p>
<p>A: So, are you still doing the same thing, David? B: Yeah, I am, unfortunately. I wish I was doing something more challenging. A: So why don't you look for something else? B: I really should. I feel stuck in that office because I'm not moving ahead. That's the worst thing about it. A: Well, good luck to you. If I hear about any jobs, I'll let you know.</p>	<p>- خب، هنوز مشغول همون کار هستی، دیوید؟ - بله، متأسفانه همینطوره. کاش مشغول انجام کاری با چالش بیشتر بودم. - خب چرا دنبال چیز دیگه ای نمیگردی؟ - واقعا باید اینکارو کنم. احساس میکنم توی اون اداره گیر افتادم چون رو به جلو حرکت نمیکنم. این بدترین چیز در موردشه. - خب، برات آرزوی موفقیت میکنم. اگر در مورد شغلی شنیدم، خبرت میکنم.</p>
<p>A: So, everybody's fine at home, Sarah? B: Yes, they are, thanks. Oh, some exciting news! My sister Jenny's getting married! A: Really? When? B: Next month. She's marrying a guy she met when she was studying in Canada, and we're all going to Toronto for the wedding. It'll be fun. A: Sounds great. And how about your brother? What's he been doing lately?</p>	<p>- خوب، همه توی خونتون خوبند، سارا؟ - بله، خوب هستند، ممنون. اوه، خبرهای جالب! خواهرم جنی داره ازدواج میکنه! - واقعا؟ کی؟ - ماه آینده. اون داره با مردی ازدواج میکنه که زمان درس خوندن توی کانادا باهاش آشنا شد و همه مون داریم برای عروسی به تورنتو میریم. جالب خواهد بود. - به نظر عالی میرسه. و برادرت چطور؟ این اواخر مشغول چه کاری بوده؟</p>
<p>Yes, I do. I really enjoy living here. So far everything has been fine. The downtown area is really pretty, and I love all the cafes and restaurants there. The other thing I like is that the town's small, so it's easy to get to know people.</p>	<p>بله، همینطوره. من واقعا از زندگی در اینجا لذت میبرم. تا به حال همه چیز خوب بوده. منطقه مرکزی شهر واقعا زیباست، و من عاشق کافی شاپ ها و رستوران های اونجا هستم. چیز دیگه که دوست دارم، کوچک بودن شهره. بنابراین شناختن آدم ها ساده است.</p>
<p>Yes, I do. It's a very difficult language to learn, but I guess all languages are difficult. I tried to learn Japanese once, and it was really hard. These days, though, it's easier to learn a foreign language because you can buy some fantastic courses online and on DVD.</p>	<p>بله، همینطوره. اون زبان خیلی دشواری برای یادگرفتنه، اما فکر میکنم همه زبان ها سخت هستند. من سعی کردم یک بار ژاپنی یاد بگیرم، و اون واقعا مشکل بود. اگرچه، این روزها یادگرفتن یک زبان خارجی ساده تره چون شما میتونید دوره های فوق العاده ای رو آنلاین یا از یه دی وی دی بخرید.</p>

I have two children, a girl and a boy. They're both going to school, so they keep us very busy. My husband comes from a big family and would love to have more children, but I think two is enough.	من، دو فرزند دارم، یک دختر و یک پسر. هر دو اونها مدرسه میرند، بنابراین ما را خیلی مشغول می کنند. همسرم از یک خانواده پر جمعیت و دوست داره بچه های بیشتری داشته باشه، اما من فکر میکنم دو تا کافیه.
I have a small design company. We design menus, calendars, and things like that. There are just three of us in the company. Last year was a very quiet year for us, but it looks as if business is really improving this year. Would you like to visit our office sometime?	من یک شرکت طراحی کوچیک دارم. ما منو، تقویم، و چیزهایی شبیه به این طراحی میکنیم. توی شرکت فقط سه نفریم. سال گذشته، خیلی سال خلوت و بی رونقی برای ما بود، اما به نظر میرسه که انگار امسال کسب و کار واقعا در حال پیشرفته. میخوای یک وقتی دفترمون را ببینی؟
Oh yeah, I've been having a great time since I arrived. Everyone's been very helpful, and I've made some wonderful new friends. I still have a few more days here, so I'm thinking of renting a car and driving up to the mountains.	اوه، بله. از وقتی رسیدم، اوقات فوق العاده ای داشتم. همه خیلی مفید (کمک کننده) بودند و چند تا دوست جدید فوق العاده پیدا کردم. هنوز چند روز دیگه اینجا فرصت دارم. بنابراین دارم فکر می کنم که یک ماشین کرایه کنم و رانندگی کنم برم بالای کوه ها.
I'm from a town called Cairns, on the northeast coast of Australia. It's a small town, but I enjoying living there. It's not far from the Great Barrier Reef, which is one of the most famous places in Australia. You should go there sometime.	من از شهری به نام کَرنس هستم، در شمالی ترین ساحل استرالیا. شهری کوچیکه، اما من از زندگی توی اونجا لذت میبرم. اون از گریت برییر ریف، که یکی از معروف ترین جاهای استرالیاست، دور نیست. شما باید یک وقتی به اونجا برید.

تمرین مکالمه

Hi. I don't think we've met, have we?	سلام. فکر نمیکنم تا حالا با هم ملاقات داشته باشیم. درسته؟
We met at Jake's wedding.	ما توی عروسی جیک با هم آشنا شدیم.
Haven't we met somewhere?	ما همدیگه رو جایی ندیدیم؟
No. I don't think so.	نه اینطور فکر نمیکنم.
Hi. Remember me?	سلام. منو یادت میاد؟
We were in that computer class together.	ما توی اون کلاسه کامپیوتر با هم بودیم.
So how've you been?	خوب در چه حالی؟
We met at the conference in Hawaii last summer.	ما تابستون گذشته توی کنفرانس در هاوایی با هم آشنا شدیم.
Nice to see you again.	از دیدن دوباره شما خوشبختم.
Don't we work in the same building?	ما توی یک ساختمون کار نمیکردیم؟
that looks really nice on you. Is it new?	اون خیلی بهت میاد. جدیده؟
I got it on sale at George Brothers Department Store.	توی حراج فروشگاه جورج برادرز خریدم.
I never miss their sales. They've got really good prices.	هیچ وقت حراج های اونها را از دست نمیدم. قیمت های واقعا خوبی دارند.
you made a good choice. That color looks great.	انتخاب خوبی کردی. اون رنگ عالی به نظر عالی میاد.
Look at the time. I didn't realize it was so late.	ساعت را ببین. متوجه نشدم که اینقدر دیر شد.
What are you taking this year?	امسال چی داری بر می داری؟
Some of them are. Except for Professor Scott's class.	بعضی هاشون (خوب) هستند. به جز کلاس پروفسور اسکات.

I mean. the books are interesting. and the lectures are great, but his tests are so hard.	منظورم اینه که، کتاب های واقعا جذاب هستند، و سخنرانی ها عالی اند اما امتحاناتش خیلی سخت اند.
Are they essay or short answer tests?	اونها نوشتنی (مقاله ای) هستند یا تست های پاسخ کوتاه؟
What an awful month we are having.	چه ماه افتضاحی را داریم طی میکنیم.
It's pretty bad. isn't it?	خیلی بده، اینطور نیست؟
So hot and humid. It's hard to sleep at night, too. I wish I had air conditioning.	خیلی گرم و مرطوب. شب ها هم به سختی میشه خوابید. کاش یه (تهویه هوا) کولر داشتم.
it's not usually this hot in the fall.	معمولا توی پاییز اینقدر گرم نیست.
I think I'm going to get some more chips. Enjoy the party.	به نظرم برم تا یه مقدار بیشتر چیپس بگیرم. از مهمونی لذت ببر!
how long have you known him?	چند وقته که اون رو می شناسی؟
are you still doing the same thing. David?	هنوز مشغول همون کار هستی، دیوید؟
I wish I was doing something more challenging.	متأسفانه همینطوره. کاش مشغول انجام کاری با چالش بیشتر بودم.
I feel stuck in that office because I'm not moving ahead. That's the worst thing about it.	احساس میکنم توی اون اداره گیر افتادم چون رو به جلو حرکت نمیکنم. این بدترین چیز در موردشه.
She's marrying a guy she met when she was studying in Canada.	اون داره با مردی ازدواج میکنه که زمان درس خوندن توی کانادا باهاش آشنا شد.
we're all going to Toronto for the wedding.	همه مون داریم برای عروسی به تورنتو میریم.
I really enjoy living here. So far everything has been fine.	من واقعا از زندگی در اینجا لذت میبرم. تا به حال همه چیز خوب بوده.
The downtown area is really pretty. and I love all the cafes and restaurants there.	منطقه مرکزی شهر واقعا زیباست، و من عاشق کافی شاپ ها و رستوران های اونجا هستم.
I tried to learn Japanese once, and it was really hard.	من سعی کردم یک بار ژاپنی یاد بگیرم، و اون واقعا مشکل بود
I have two children, a girl and a boy. They're both going to school. so they keep us very busy.	من، دو فرزند دارم، یه دختر و یه پسر. هر دو اونها مدرسه میرند، بنابراین ما را خیلی مشغول می کنند.
I have a small design company. We design menus, calendars, and things like that.	من یه شرکت طراحی کوچیک دارم. ما منو، تقویم، و چیزهایی شبیه به این طراحی میکنیم.
Last year was a very quiet year for us, but it looks as if business is really improving this year.	سال گذشته، خیلی سال خلوت و بی رونقی برای ما بود، اما به نظر میرسه که انگار امسال کسب و کار واقعا در حال پیشرفته.
I'm-thinking of renting a car and driving up to the mountains.	دارم فکر می کنم که یک ماشین کرایه کنم و رانندگی کنم برم بالای کوه ها.
I have to call his teacher.	باید به معلمش زنگ بزنم.
Have you known him for a long time?	او را برای مدت زیادی است که می شناسید؟
Have you seen her lately?	آیا او را اخیرا دیده ای؟
I haven't seen her in months.	نه ماه است که او را ندیده ام.
He told me that he got a great new job.	بهم گفت که یک شغل عالی جدید گرفته.
I'm happy to hear that.	خوشحالم که این رو میشنوم.
If you see John again, tell him I said hello.	اگر جان را دوباره دیدید، سلام مرا به او برسونید.